

قدرت نرم و جایگاه چین در نظام جهانی

علی اکبر جعفری^{۱*} دیان جانباز^۲

تاریخ پذیرش ۱۳۹۴/۱۲/۲۵

تاریخ دریافت ۱۳۹۴/۷/۱

۱۱۹



چکیده

در سده بیست و یکم شاهد چهره های جدیدی از قدرت هستیم که حکومت‌ها برای ارتقاء جایگاه جهانی، منطقه‌ای و حتی داخلی خود از آن استفاده می‌نمایند. به عبارت دیگر، جهانی شدن و تحولات تکنولوژیک عصر جدید ضمن تغییر نظم سلسله مراتبی گذشته و شکل دهی هویت های جدید، بر قدرت، اولویت ها و منافع دولت ها و افراد و در نتیجه امنیت بین الملل تاثیر شگرفی بر جای گذاشته اند. یکی از نمود های این تحولات ظهور بعد جدیدی از قدرت تحت عنوان «قدرت نرم» در عرصه ی قدرت دولت هاست که بر تاثیر علی ایده ها و «نفوذ بر قلوب و اذهان» تاکید دارد. در این راستا، کشور چین به طور فزاینده ای از این شکل قدرت در سیاست خارجی و در نتیجه تغییر جایگاه خود در نظام جهانی استفاده نمودند. بنابراین، فرضیه مقاله این است که ابعاد قدرت نرم، عملکرد مثبتی در بهبود جایگاه چین در نظام جهانی داشته است.

واژگان کلیدی: قدرت نرم، چین، جایگاه بین المللی

۱- دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه مازندران

۲- مدرس گروه علوم سیاسی دانشگاه مازندران

* نویسنده مسؤول a.jafari@umz.ac.ir

ظهور و توسعه شبکه های اطلاعاتی، الکترونیکی، اجتماعی و رسانه ای، نشان دهنده ی شروع دوران تازه و پیچیده تری در روابط بین الملل است. فراتکنولوژی ها یا به عبارت دیگر فن آوری های نوین اطلاعاتی ارتباطاتی که از اوایل دهه ی ۱۹۹۰ در مقیاس جهانی گسترش یافته اند، موجب شتاب تغییرات نهادی، افزایش تعاملات بین المللی و تغییر مفاهیم اصلی روابط بین المللی از جمله قدرت، امنیت شدند و در نتیجه هم به لحاظ عملی و هم به لحاظ نظری عرصه روابط بین الملل را دستخوش تحول نمودند. یکی از حوزه های این تحول که باعث تحول در کنشگری بازیگران بین المللی به ویژه بازیگران بزرگ شد، حوزه قدرت بود که مطابق با آن بعد جدیدی در قالب نرم پدیدار گردید به گونه ای که در نظام بین الملل امروز، بکارگیری قدرت نرم از ابزار های تعیین کننده ی تحقق اهداف ملی و تامین کننده اهداف ملی کشورها محسوب می شود. در این میان کشور های غربی به ویژه مبدعان این مفهوم همواره تلاش هایی نموده اند تا برداشت خود از این قدرت (هنجار، ارزش ها و فرهنگ) را در ادبیات این حوزه حاکم سازند. اما کشور چین در راستای بومی سازی قدرت نرم تلاش نمود از آن برای ارتقاء ارزش ها و هنجار های داخلی خود بهره ببرد. ادعای چینی ها همواره این بوده است که در طول تمدن چند هزار ساله ی چین، این کشور هرگز وادار نشد با کشور یا تمدنی در مقیاس یا کمال خودش درگیر شود (کسینجر، ۱۳۹۱: ۱۱).

در این راستا، نخبگان چینی نیز با بهره گیری از فرهنگ، ارزش ها و آموزه های سنتی این کشور و تلفیق آن با فرهنگ مدرن می کوشند قدرت نرم خود را در صحنه ی جهانی به نمایش بگذارند. بر همین مبنا، متفق القول هستند که «پیروزی بر دشمن و کنترل درآوردن آن بدون جنگ و پیروزی اوج مهارت است» (جیانگ لی، ۱۳۹۰: ۲۸). با توجه به این، سوالی که در این پژوهش مطرح است این است که قدرت نرم چین چه نقشی بر تغییر جایگاه این کشور در نظام جهانی ایفاء نموده است؟ برای پاسخ به این سؤال ابتدا مفهوم قدرت نرم و ابعاد آن مورد بررسی قرار می گیرد. در

ادامه، ابعاد قدرت نرم چین را مورد ارزیابی قرار گرفته و در نهایت، ضمن نشان دادن تأثیر ابعاد قدرت نرم این کشور بر جایگاه آن در نظام جهانی، با ارائه ی راهکار بحث به پایان می رسد.

۱. مبانی نظری

اساساً قدرت از زمان توسیدید از اهمیت بالایی در علوم سیاسی و روابط بین‌الملل برخوردار بوده است، اما به ابعاد و شکل های مختلف و مکانیسم‌های پیچیده ی اعمال آن کمتر توجه شده است؛ این که چگونه این اشکال مختلف قدرت با یکدیگر ارتباط برقرار می کنند و همپوشانی دارند. اما همانطور که دبلیو گالی در یک جمله مشهور گفته است: «قدرت یک مفهوم مورد منازعه است چون در شکل های مختلف اعمال و جلوه های متنوعی دارد، لذا تعریف و درک یکسانی از آن وجود ندارد (وحیدی، ۱۳۸۹: ۳۰۸). در این راستا، نظریه پردازان روابط بین‌الملل اشکال مختلفی از قدرت ارائه نمودند که عبارتند از:

قدرت اجباری: از دیدگاه بارنت و دووال (۲۰۰۸) قدرت اجباری بر دامنه ای از روابط بازیگران تأکید می کند که به یک بازیگر اجازه می دهد تا به طور مستقیم وضعیت یا کنش‌های دیگری را شکل دهد.

این تعریف وبری از قدرت، قدرت را به عنوان توانایی یک بازیگر در درون روابط اجتماعی ای تعریف می کند که در موقعیتی قرار دارد که خواسته‌های خود را به عنوان توانایی یک بازیگر در درون روابط اجتماعی ای تعریف می نماید که در موقعیتی قرار دارد که خواسته های خود را به رغم مقاومت دیگری به وی تحمیل می کند.

مشکلی که در این رویکرد رئالیستی از قدرت وجود دارد این است که به قدرت بر اساس توانایی و منابع می نگرد و بیشتر بر بعد نظامی آن تأکید دارد.

قدرت ساختاری: عبارت است از ساخت دو جانبه و مستقیم توانایی بازیگران. این قدرت به ساختارها یا به روابط متقابل برساخته موقعیت های ساختاری توجه دارد که تعیین می کند بازیگران چه نوع موجودات اجتماعی هستند. از این دیدگاه،

امکانات تکنولوژی اطلاعاتی، دانش و ایده‌ها، ساختارها و در نتیجه رفتار انسانی را تغییر شکل می‌دهند.

قدرت نهادی: کنترل بر دیگران از طریق اجتماعی و با فاصله و بطور غیر مستقیم می‌باشد. در اینجا تأکید مفهومی بر نهادهای رسمی و غیر رسمی ای است که بین A و B واسطه هستند، از طریق قواعد و رویه‌هایی که آن نهاد را تعریف می‌نمایند، عمل کرده و برای کنش و وضعیت وجودی بازیگران محدودیت ایجاد می‌کند. این برداشت از قدرت به برداشت لیبرالی و لیبرالیسم نهاد گرا نزدیک تر است.

قدرت مولد: محصول پراکنده اجتماعی بینذهنی در سیستم معانی و مفاهیم است. برای مثال، جهت گیری‌های فعالیت‌های اجتماعی در جهات خاصی تعیین می‌کند که چه چیزی مشروع و شناخت چه کسانی مهم است. به عبارت دیگر، قدرت مولد تولید سوژگی از طریق روابط اجتماعی پراکنده می‌باشد (Barnet and Duvall, 2008: 39-75).

فراقدرت: این شکل از قدرت از کارهای جامعه شناسانی چون «تام برنز» نشأت گرفته که «جیمز روزنا» و «استفان کراسنر» آن را بسط دادند. این مفهوم به معنای داشتن توانایی یک بازیگر به کنترل شکل بازی، روابط و ساختارهای اجتماعی، عقاید، هنجارها و پیامدها و در واقع کنترل رفتارهاست (Hal, 1997: 394-418).

قدرت هوشمند: این نوع قدرت که بعد از قدرت نرم مطرح شد، عبارتست از ظرفیت و توانایی یک بازیگر برای ترکیب ماهرانه‌ی عناصر قدرت سخت و نرم که به طور متقابل یکدیگر را تقویت نمایند و موجب شوند اهداف آن در محیط بین المللی و منطقه‌ای به نحو مؤثر و کارآمدی توسعه یابد (Wilson, 2008).

قدرت نرم:

قدرت نرم اولین بار توسط «جوزف نای» در کتاب «الزام برای رهبری» در سال ۱۹۹۰ به کار رفته است (مینگ، ۱۳۹۰: ۲۹). وی این شکل قدرت را در برابر قدرت سخت (منابع ملموس مثل نظامی و اقتصادی) قرار داد که بر نیروی نظامی، تحریم اقتصادی و اراغاب مبتنی است.

از نظر نای وقتی سیاست‌های یک کشور در نظر دیگران مشروع جلوه نماید، قدرت نرم آن کشور افزایش می‌یابد. این شکل قدرت اغلب به طور غیر مستقیم و از طریق شکل دادن به محیط عمل می‌نماید و مدت زیادی طول می‌کشد تا نتیجه دهد. در این زمینه، کنترل رسانه‌های گروهی، باور ها و ایده‌ها در سطح جهانی از اهمیت زیادی برخوردارند (Rosenau, 2002: 275-287). نای در آثار خود نخست قدرت نرم را در «تقابل با قدرت فرماندهی بر دیگران به منظور آنچه شما می‌خواهید» مفهوم سازی کرد. از نظر نای، قدرت نرم زمانی روی می‌دهد که کشوری، کشورهای دیگر را وادار نماید آنچه می‌خواهند، آنها نیز بخواهند. از این گذشته، اعمال قدرت نرم دربرگیرنده‌ی تعیین دستور کار و ساختاربندی موقعیت‌ها در سیاست جهانی است، به طوری که دیگران را وادار می‌کند در وضعیت‌های خاص تغییر یابند (Nye, 1990:166). در واقع، اگر یک کشور ارزش‌هایی ارائه نماید که موجب جذب و جلب دیگر کشورها گردد و دیگران خواهان پیروی از آن باشند، آن کشور واجد قدرت نرم بوده و رهبری آن نیاز به هزینه‌ی کمتری برای اجرای سیاست‌های داخلی و خارجی خود خواهد داشت (Nye, 2004: 5-6).

از دید نای، قدرت نرم یک کشور بیشتر بر سه منبع استوار است: فرهنگ در جاهایی که برای دیگران جذاب است؛ ارزش‌های سیاسی زمانی که در داخل و خارج برآورده می‌شود؛ و سیاست‌های خارجی زمانی که مشروع تلقی می‌شوند و اقتدار اخلاقی دارند. وی با بیان اینکه منابع قدرت «جذب» ایده‌ها، توانایی در شکل دادن به هنجارهای بین‌المللی متناظر با هنجارهای اجتماعی و رهبری در عصر اطلاعات می‌باشد، بازدهی اقتصادی یا ترغیب‌ها و به اصطلاح هویچ‌ها را به عنوان مولفه‌های سازنده‌ی قدرت نرم مستثنی می‌کند (Nye, 2004: 33-72).

نای همچنین انواع بازیگران غیردولتی - از سازمان‌های غیر دولتی گرفته تا اجتماعات مجازی و شبکه‌هایی که انقلاب اطلاعات آن را ایجاد کرده‌اند - را از دارندگان و اعمال‌کنندگان قدرت نرم معرفی می‌نماید. از نظر وی بسیاری از سازمان‌ها خودشان قدرت نرم دارند، چون شهروندان را جذب ائتلاف‌هایی می‌

نمایند که پا را فراتر از مرزهای ملی می گذارند (Nye, 2004: 31). در خصوص نسبت میان قدرت نرم و سخت، نای بر جدایی ناپذیری قدرت سخت و نرم تأکید دارد اما برخی دیگر با رویکردی انتقادی تقسیم بندی نای در خصوص قدرت سخت و قدرت نرم استدلال می نمایند که این تقسیم بندی بستگی به بستر دارد به گونه ای که هر منبع قدرت می تواند هم سخت و در نتیجه نرم می باشد (جیانگ لی، ۱۳۹۰: ۷۲). از سوی دیگر، پیوند قدرت نرم و سخت تاییدی بر گزاره ی کلیدی قوام متقابل ساختار مادی و معنایی سازه انگاران می باشد و به نوعی با هویت به عنوان یکی از ابعاد قدرت نرم در پیوند می باشد.

بنابراین، رویکرد جدید تلفیق قدرت نرم با مفهوم هویت مورد نظر سازه انگاران می باشد. هویت در اساس یک ویژگی ذهنی یا در سطح واحد است که ریشه در فهم کنشگر از خود دارد (ونت، ۱۳۸۵: ۶-۳۲۵). سازه انگاران برای توضیح چگونگی شکل گیری منافع بر هویت های اجتماعی بازیگران - اعم از افراد و کشورها- تأکید می ورزند. از نگاه آن ها منافع ناشی از روابط اجتماعی است و نمی توان به شکل ماقبل اجتماعی از منافع سخن گفت. هویت ها تجسم شرایط فردیتی هستند که کارگزاران از طریق آنها با یکدیگر رابطه برقرار می کنند. از آنجا که این شرایط باعث می شوند که کنشگران خود را ملزم در وضعیت های خاص ببینند، به نحوی منافع آنها را تعریف می کنند (ونت، ۱۳۸۵: ۷-۳۳۶).

در واقع، سازه انگاری جهان روابط بین الملل را به عنوان جهانی برساخته ترسیم می کند که ساختارهای بیناذهنی در قوام بخشیدن به آن و هویت کنشگران، منافع آن ها و تعاملات آنها نقش دارند و این رویه های کنشگران است که به ساختارها شکل می دهد، آنها را باز تولید می کند و یا در آنها تحول ایجاد می کند.

با توجه به این مساله، رویکرد جدید با وارد ساختن مفهوم هویت بعد جدیدی به ابعاد قدرت نرم می افزاید و آن بعد اقتصادی است. بدین معنا که برداشت کشورها از یکدیگر و معانی بین الاذهانی مشترک، هم عامل انگیزشی دولت ها و کنشگران بوده و هم سازنده الگویی هویتی است که بر مبنای آن تصویر و برداشتی مثبت از

پیشرفت اقتصادی کشور و رشد و توسعه‌ی ناشی از آن ارائه نموده و بر ذهن و قلب دیگر شهروندان جهت رسیدن و کسب آن الگو تاثیر می‌گذارد. به عبارت دیگر، بعد روانی ناشی از پیشرفت اقتصادی مادامی که به صورت معانی بین‌الذهانی مشترک در می‌آید، الگویی از قدرت نرم ایجاد می‌نماید که حتی می‌تواند دیگر ابعاد قدرت نرم را تلطیف سازد. بنابراین، بر اساس این دیدگاه گرچه کمیت رشد اقتصادی و استفاده از امکانات اقتصادی جهت مجازات، ابزار سخت قدرت محسوب می‌شوند، اما در سطحی بالاتر تصویر ناشی از این رشد و امکانات اگر به صورتی مثبت برساخته شود، از منابع قدرت نرم هستند. البته قدرت نظامی به طور خاص استثنایی بر این قاعده می‌باشد زیرا عملکرد نیروها و جنگ افزارهای نظامی و همچنین پیامد ناشی از جنگ‌ها نشان نداده است که ماهیت قدرت نظامی، پیشرفت‌های نظامی و اعمال قدرت نظامی در بحران‌ها نهایتاً بر ذهن و قلوب افراد و دولت‌ها تاثیر گذار باشد.

۱-۱. ابعاد قدرت نرم

هر شکلی از قدرت بنا بر ماهیت و شرایط موجود دارای مؤلفه‌ها و ابعادی است در این راستا، در حوزه قدرت نرم هم نظریه پردازان و تحلیل‌گران مختلف طبقه‌بندی‌های خاصی از ابعاد قدرت نرم ارائه نمودند که همواره مورد اختلاف می‌باشد. در پژوهش حاضر هم با تاسی از رویکرد مقاله، ابعاد قدرت نرم چین به چهار بعد کلی: الف- فرهنگی؛ شامل شامل فرآورده‌هایی نظیر تولید فیلم‌های سینمایی، شمارگان کتاب‌ها، تعداد سالن‌های سینما و شمارگان روزنامه‌ها و مجلات می‌باشد. ب- سیاسی؛ شامل مدل و شکل نظام سیاسی، ثبات سیاسی، ایدئولوژی و فرهنگ سیاسی و دیپلماسی فعال در نظام بین‌الملل است. ج- علمی؛ شامل جایگاه و رتبه‌ی علمی، کیفیت تحقیق و توسعه، رتبه‌ی مراکز آموزش عالی و تعداد دانش‌آموختگان دانشگاهی است. د- اقتصادی؛ شامل برخورداری از رشد اقتصادی و رفاه اجتماعی، تولید مدل و اندیشه‌ی الهام بخش اقتصادی، جذابیت کالا و فرآورده‌های اقتصادی

و مانند آن است. این ابعاد به نوبه خود در ایجاد و توسعه ی قدرت نرم چین مؤثر می باشند که در ادامه به آن پرداخته می شود.

۲. ابعاد قدرت نرم چین

بعد فرهنگی

بعد فرهنگی از مهم ترین ابعاد قدرت، در رابطه با هویت نقش بارزی در تحت تأثیر قرار دادن تدریجی افراد ایفاء می-کند. پیوند میان هویت و فرهنگ چنان عمیق است که اغلب هویت را پدیده ای فرهنگی تلقی می نمایند. در واقع، پیوند میان فرهنگ و هویت متأثر از نوعی رابطه ی دیالکتیکی است تا آنجا که اغلب نظریه پردازان برای فرهنگ به واسطه ی نقش ممتاز آن در نسبت میان خود و دیگری، شان مستقلی از هویت قائل شده اند (آشنا و روحانی، ۱۳۸۹: ۱۵۸). از این رو، در ترکیب هویت فرهنگی باید به مقوله پیچیده فرهنگ توجه نمود. با توجه به این، فرهنگ به شکل عام و هویت فرهنگی به شکل خاص با ویژگی ها و کارکرد های منحصر به فرد از یک سو به عنوان منبع تهدید کننده و از سوی دیگر، تقویت کننده ی نظام اجتماعی در کنار اقتصاد و سیاست، به عنوان یکی از شاخص های مهم منابع قدرت نرم مطرح می باشد (Baldwin, 1998: 18).

در مورد چین، همان طور که وانگ هونینگ در مقاله ی خود تحت عنوان «قدرت نرم چین» استدلال می کند، فرهنگ منبع اصلی قدرت نرم چین است (جیانگ لی، ۱۳۹۰: ۷۱). در این راستا، ساختار فرهنگی چین به عنوان عاملی مؤثر و مثبت در توسعه و تقویت قدرت داخلی و بین المللی این کشور، نقش برجسته ای در شکوفایی توانمندی های این کشور ایفا می کند. البته باید گفت که فرهنگ و تمدن چین تنها شامل مولفه های خاص دوران کنفوسیوس یا مارکسیسم و یا حتی نفوذ عناصر فرهنگی لیبرال دموکراسی نیست؛ بلکه امتزاج عناصر فرهنگی دوران باستان و همچنین مؤلفه های ورودی مارکسیسم که ترکیب ویژه ای با فرهنگ ملی این کشور یافته اند، همه نقش ویژه ای در تشکیل فرهنگ غنی چین داشته و این فرهنگ امتزاجی، رشد و توسعه چین به ویژه در عصر نوین را موجب شده است (قوام و

یزدان شناس، ۱۳۹۲: ۲-۱۵۱). در این رابطه، تحلیل گران چینی معتقدند که به ویژه فرهنگ سنتی چین به عنوان مهم ترین منبع قدرت نرم چینی ها شناخته شده است. استدلال آن ها این است که ارزش های فرهنگی سنتی چینی ها با «همسازی» در هسته ی اصلی، اساس جذابیت فرهنگی چینی ها در دوران تکثر فرهنگی و جهانی شدن می باشد. به عبارت دیگر، در دوران تاریخ مدرن که فرهنگ خردگرا، مادی گرای غرب همزمان با پیشرفت و توسعه صنعتی باعث مشکلات زیادی از جمله نابودی محیط زیست، سردرگمی در اخلاق اجتماعی و منازعات منطقه ای و بین-المللی شده است، فرهنگ سنتی چین با اولویت دادن به «انسانیت» و «همسازی بین طبیعت و انسان» می-تواند رهیافت های جایگزینی در پاسخ به این مشکلات ارائه دهد و به این ترتیب فرهنگ چینی را در جایگاهی برتر در جهان پسا صنعتی و پسا اطلاعاتی قرار دهد (جیانگ لی، ۱۳۹۰: ۷۲).

با توجه به این ساختار فرهنگی، چین تلاش داشته نفوذ فرهنگی خود را به اشکال مختلف در سیاست جهانی به نمایش بگذارد. بر پایه ی گزارش موسسه ی آمار یونسکو در سال ۲۰۰۵، چین از حیث درآمد حاصل از صدور کالاها و خدمات فرهنگی در رده ی چهارم جهان ایستاده است. کل درآمد صادرات فرهنگی چین در سال ۲۰۰۲، ۲۷،۵ میلیارد دلار بود و تنها انگلیس، ایالات متحده و آلمان درآمد بالاتری از چین از محل صادرات فرهنگی داشتند. در این مورد، گر چه صادرات فرهنگی چین در سال های بعد کاهش یافت اما در سال های اخیر دوباره شاهد رشد صادرات محصولات فرهنگی چین هستیم. بر اساس گزارش خبرگزاری «شین هوا» صادرات محصولات فرهنگی چین در سال ۲۰۱۲ به سرعت رشد کرده و میزان آن به ۲۱،۷۳ میلیارد دلار رسید و در مقایسه با دوره مشابه سال گذشته ۱۶،۳ درصد افزایش یافت. در همین رابطه، میزان صادرات محصولات فرهنگی چین به قاره آمریکای لاتین، اتحادیه کشورهای آسیای جنوب شرقی و آفریقا رشد بیشتری داشته است و میزان آن به ترتیب به ۱،۷۲ میلیارد دلار، ۱،۵۴ میلیارد دلار و ۱،۳۶ میلیارد دلار رسیده است که در مقایسه با سال گذشته به ترتیب ۷۲،۲، ۱۲۰ و ۱۲۰ درصد

رشد داشته است. همچنین طبق آمار، چین در رسانه های دیداری و شنیداری، که یکی از سریع الرشد ترین محصولات فرهنگی در جهان است، در جایگاه نخست قرار دارد.

در هنر های تجسمی دوم است و در صدور کتاب و سایر محصولات چاپی در رده ی هفتم جهان قرار دارد (دنگ و شانگ، ۱۳۹۰: ۲۶۲). علاوه بر آن، سهم چین از بازار فرآورده های فرهنگی آمریکا در سال ۱۹۹۴ تنها ۳/۸ (۶۳۶ میلیون دلار) بود اما در سال ۲۰۰۳ به ۸/۳۰ درصد (معادل ۲/۴ میلیارد دلار) افزایش یافت. اما در حوزه ی نشر که جزء اساسی تولیدات فرهنگی است، آمارها نشان می دهد که چین عدم توازن فرهنگی معنادار در کسب و کار نشر دارد. برای نمونه، چین معادل ۳/۲۶ میلیون دلار کتاب در سال ۲۰۰۶ صادر کرد در حالی که وارد کننده ۱۸۰ میلیون دلار کتاب بود. به همین قیاس، چین ۸/۲۰ میلیون دلار فرآورده های دیداری و شنیداری صادر کرد در حالی که ۸/۳۰ میلیون دلار وارد کرد. بر این پایه، نرخ واردات به صادرات برای فرآورده های دیداری و شنیداری ۸/۱ است و این نسبت گویای آن است که کسری تجاری فرهنگی چین در این بازار معنادار و مهم می باشد (Basic Facts about China's News and Publication Business in 2006, 2007). علاوه بر آن، دولت چین در انجام برنامه جاه طلبانه برپایی ۵۰۰۰ موسسه کنفوسیوس در سراسر جهان را تا سال ۲۰۱۰ پیشنهاد داد به گونه ای که شماره موسسات کنفوسیوس در خارج از کشور در ماه می ۲۰۰۷ به ۱۵۵ و در نوامبر ۲۰۰۷ به ۲۰۹ مورد بالغ گردید. قابل توجه است که هدف نهایی موسسه ی کنفوسیوس پیشرو فرهنگ چینی و ترویج فرهنگ چینی در دنیا است (چنگ، ۱۳۹۰: ۲۱۱). با وجود این، بحث قدرت نرم فرهنگی اغلب به نارضایتی قابل توجه چینی ها درباره از دست دادن رقابت در تجارت بین المللی تولیدات فرهنگی تبدیل شده است. برای مثال، در سال ۲۰۰۴، چین ۴۰۶۸ نوع کالا از ایالات متحده وارد کرد و تنها ۱۴ مورد کالا صادر کرد، ۲۰۳۰ نوع کالا از بریتانیا وارد کرد و تنها ۱۶ مورد کالا صادر شد، ۶۹۴ مورد از ژاپن وارد کرد و تنها ۲۲ مورد ادر کرد. همچنین در سال ۲۰۰۵، در

تجارت حقوق مالکیت معنوی با ایالات متحده سهم واردات و صادرات ۴۰۰۰ نسبت به ۲۴ بود (Lei, 2006: 86-8). در واقع، چین در تجارت تولیدات فرهنگی کسری چشمگیری دارد گرچه در حال تبدیل شدن به یک شرکت جهانی است. در واقع، اگر فرهنگ سنتی چین همچنان در آسیای شرقی جذابیت دارد، جذابیت فرهنگی چین معاصر به این دلیل رهیافت های چین در خصوص مسائل جهانی - از تغییرات جوی و حمایت از محیط زیست گرفته تا بیماری های فراگیر و مسری - فاقد اقتدار اخلاقی می باشد، بی نهایت محدود است (جین تسانگ، ۱۳۹۰: ۱۱۰).

بعد سیاسی

از ابعاد دیگر که از طریق هویت با بعد فرهنگ ارتباط می یابد، بعد سیاسی است. در رابطه با بعد سیاسی، همانطور که بیان شد، عوامل زیادی به عنوان زیر مجموعه های قدرت نرم سیاسی مطرح می باشند که در اینجا تحت دو مؤلفه ی فرعی ایدئولوژی و فرهنگ سیاسی و دیپلماسی و مشارکت فعال در سازمان ها و نهاد های بین المللی می آید.

الف - ایدئولوژی و فرهنگ سیاسی

با اهمیت یافتن دین در تحولات اخیر جهانی و مطرح شدن به عنوان ایدئولوژی سیاسی، برخی از نظریه پردازان روابط بین الملل از وارد شدن دین در عرصه ی نظریه پردازی روابط بین الملل به عنوان «بازگشت از تبعید» یاد نمودند. در این راستا، نظریه پردازانی چون فردریک کراتوچویل و وندولا کوبال کوآ بر ضرورت فهم اجتماعی جدید از دین تأکید می کنند؛ کوبال کوآ از تاسیس رشته ی الهیات سیاسی بین الملل نام می برد که به معنای به کار گیری مفاهیم دینی به عنوان نیروهای اجتماعی است. از دید وی، با کنار رفتن نظریه انتخاب عقلانی، دین در مرکز ترتیبات اجتماعی یا ساختار اجتماعی قرار می گیرد. (Shani, 2008: 102)

کراتوچویل هم تلاش می کند تا توانایی دین را در شکل بخشیدن به مفهوم «خود» و «جامعه» و اینکه چگونه می تواند هم صلح و هم جنگ افروزی را تشویق نماید، نشان دهد. به نظر وی دین در گذشته با تجدد سازگاری داشت و دین واقعی هم

همین است. بنابراین، بنیاد گرایی بازگشت به دین ناب نیست بلکه تفسیری جدید و متأثر از تهدیداتی است که هویت اقلیت از فرایند سکولاریزاسیون احساس می کند (Kratochwil, 2005: 17-19).

با این تفسیر و برجسته ساختن بعد معنایی و اجتماعی دین، می توان رابطه ایدئولوژی و قدرت نرم را مورد ارزیابی قرار داد. در رابطه ی با ایدئولوژی چین آنچه قابل ذکر است آن است که نحوه ی نگرش و جهان بینی چین به دنیا متفاوت از نگاه غربی است. همانطور که جوزف نیدم اشاره دارد که اگر دین را «الهیات مربوط به یک آفریدگار- خداوند متعالی» بدانیم، آئین کنفوسیوسی به هیچ روی دین به شمار نمی آید (زکریا، ۱۳۸۸: ۱۲۹). در واقع آئین کنفوسیوس با قائل شدن به اخلاقیات پیشرفته تر، سازمان مدنی برتر (مبتنی بر شایستگی نه حمایت) و فلسفه ای عملی و همچنین با تکیه بر عقل، و نه ربوبیت، توسعه ی سیاسی، حقوقی و اقتصادی خود را تحقق بخشیدند. به همین دلیل پاره ای از تحلیل گران ایدئولوژی چین را معجونی می دانند که نیمی شرقی و نیمی غربی است و کارگزاران چین را «کنفوسیوس های مسیحی» می نامند (زکریا، ۱۳۸۸: ۳۵-۱۲۸).

با توجه به این آنچه در مورد ایدئولوژی و فرهنگ سیاسی چین برجسته می-نماید، مفهوم «جامعه هماهنگ چینی» است. در جامعه امروز چین، در میان توده مردم و نخبگان سیاسی کشور بیش از هر چیز ثبات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی حائز اهمیت است. اصلاحات صورت پذیرفته نیز نه در جهت برهم زدن نظم سیاسی موجود، بلکه در راستای افزایش نقش قانون، گسترش تدریجی مشارکت و ایجاد نظام کنترل و نظارت رسمی صورت پذیرفت. ماحصل این اصلاحات نیز گسترش پاسخگویی در مقابل مردم، شفافیت و اعتمادسازی است. اصطلاح جامعه هماهنگ چینی موید مطلب فوق و نشان دهنده جامعه ایده آل چینی برحسب فرهنگ موجود آن است. این اصطلاح برای نخستین بار در جلسه علنی کمیته مرکزی کنگره شانزدهم حزب در سال ۲۰۰۴ مطرح شد.

«ون جیابائو» در گزارش خود به کنگره ملی در سال ۲۰۰۵ دموکراسی، نقش قانون، عدالت و توازن اجتماعی را به عنوان ویژگی های جامعه هارمونیک چینی عنوان نمود. هوجین تائو، رهبر حزب در ژانویه ۲۰۰۵، ایدئولوژی و اخلاق، برخورد صحیح با مخالفان، تقویت زیرساخت های محیطی - اکولوژیک و حکمرانی خوب را به عنوان پایه های جامعه هماهنگ چینی اضافه نمود. این نکته حائز اهمیت است که اصطلاح جامعه هماهنگ در عصر حاضر، الهام گرفته از ایده «هماهنگی بزرگ» در مکتب کنفوسیوس دارد که ویژگی بارز آن هماهنگی سیاسی و برابری اجتماعی است. همان گونه که «هانگ لین» بیان داشته است، این مفهوم به دنبال گسترش طبقه متوسط در جامعه چین، کاهش فقر و مبارزه با فساد است. اگرچه در چنین جامعه ای نیز تضادهای اجتماعی همچنان وجود دارد، اما این تضادها به طور صلح آمیز قابل رفع می باشند (Heberer & Schuber, 2006). بر این اساس، نخبگان و کارگزاران چینی با تکیه بر مفهوم «جامعه هماهنگ» به اولویت های سیاسی داخلی و بین المللی خود تحقق بخشیدند. در واقع، در دوران پس از اصلاحات، تحول بزرگی در نظام فکری نخبگان حاکم حاصل شد؛ با حرکت از جزم اندیشی ایدئولوژیک به مصلحت-گرایی، امروزه دیگر رهبران حاکم بر چین، تعلق خاطر ضعیفی به ایده ها و آموزه های ایدئولوژی مائوئیسم از خود نشان می دهند. در سطح داخلی، سخنان و گفته های نخبگان چین گویای گرایش به سوی حل معضلات جامعه به هر طریق ممکن است.

اینان خود را میان الزامات ایدئولوژیک از یک طرف و منافع اقتصادی و ملی از طرف دیگر، قرار نمی دهند و حاضر نیستند به خاطر پایبندی به اعتقادات گذشته، زیان جبران ناپذیری همچون دوران حکومت مائو به کشور وارد آورند. کلام مشهور دنگ، حقیقت را در واقعیت بجوید، آرمان گرایی را بیش از پیش در برابر واقع گرایی بی ارزش کرده است. در حوزه سیاست خارجی نیز نخبگان چین به عنوان متولیان تغییر سیاست خارجی، نوع رفتار سیاست خارجی چین را تغییر داده و آن را از زمره مسائل منزلتی به مسائل مادی منتقل نمودند. به طور کلی، حرکت به سمت

جوانب مادی قدرت که برپایه ی ابزارهای متعارف نظیر ابزار اقتصادی، نظامی و تکنولوژیک است، به جای قدرت معنوی که برپایه ایدئولوژی بنا شده است، از تغییرات صورت پذیرفته از نسل دوم رهبران جمهوری خلق چین به بعد در حوزه ایدئولوژی و فرهنگ سیاسی می باشد (قوام و یزدان شناس، ۱۳۹۲: ۱۵۰).

این مسائل با توجه به مشروعیتی که چین بعد از حادثه ی تیان آن بدست آورده باعث شده امروزه قدرت چین کمتر ترسناک تلقی شده و تصویر مثبت از آن بیشتر نمایان است. البته، فقدان چشمگیر کمک چین به ارزش های سیاسی، لیبرال و هزینه های یکدندگی کشور در تعقیب رشد اقتصادی و عدالت اجتماعی باعث شده که گفته های دنگ شیائوپینگ که «چین هم قدرت بزرگ و هم قدرت کوچک است»، در مورد چین همچنان صادق می باشد. (Xiaoping, 1993: 103)

ب- دیپلماسی و مشارکت در سازمان ها و نهاد های بین المللی همان طور که گفتیم، مؤلفه ی قدرت نرم سیاسی دیگر چین ظرفیت در نهاد سازی و مشارکت فعال در نهاد های بین المللی، دیپلماسی و تبدیل شدن چین به «سهامداری مسئول در نظام بین الملل» است. در این راستا، همانطور که هوآن به آن اشاره دارد، قدرت نرم سیاسی چین در حال ظهور بر «دوره مهم فرصت استراتژیک» تاکید دارد که بر مبنای آن چین باید تلاش جدی نماید تا چهار «محیط»؛ بین المللی صلح آمیز و با ثبات، همسایگی دوست و صمیمانه در مناطق پیرامونی، همیاری مبتنی بر برابری و منافع متقابل و همچنین محیط عینی و رسانه ای صمیمی را تضمین نماید (جیانگ لی، ۱۳۹۰: ۸۱). به همین خاطر، جانسون معتقد است که چین اکنون بیشتر از هر زمان گذشته، به نهادهای بین المللی احترام می گذارد و این امر دلیلی است بر آنکه چین جاه طلبی های تجدید نظر طلبان امپراتوری را ندارد- (John Ston, 2003: 10-25).

در واقع، چین به عنوان یک عضو دائم شورای امنیت سازمان ملل، امضاء کننده شمار زیادی از پیمان های بین المللی و عضو بسیاری از سازمان-های بین المللی تاثیر گذار می باشد. در حوزه ی خلع سلاح و کنترل تسلیحات نیز چین تقریباً همه معاهدات از

جمله معاهده منع گسترش هسته ای (ان. پی. تی)، معاهده جامع منع آزمایش هسته ای، کنوانسیون منع جنگ افزارهای شیمیایی، کنوانسیون منع تسلیحات بیولوژیکی و کنوانسیون تسلیحات متعارف خاص را امضاء نموده است. همچنین به رغم تحفظ ناکارآمد چین در خصوص حقوق مالکیت فکری در قوانین داخلی، چین یکی از اعضای سازمان جهانی مالکیت فکری، کنوانسیون برن برای حفاظت از آثار ادبی و هنری، کنوانسیون مادرید درباره ثبت بین المللی مارک ها، کنوانسیون جهانی حق نسخه برداری (کپی رایت) و توافقنامه مربوط به ابعاد تجاری حقوق مالکیت فکری که سازمان تجارت جهانی آن را مدیریت می کند، می باشد. در این راستا، گرچه ایالات متحده اغلب به پیشینه ی حقوق بشر در چین حمله می کند، اما چین بیش از ایالات متحده پیمان های بین المللی درباره ی صیانت از حقوق بشر را امضاء نموده است.

اما مهم تر از همه مشارکت و عضویت چین، به عنوان دومین منتشر کننده ی گازهای گلخانه ای در جهان، در پیمان ها و نهادهای مربوط در حوزه ی محیط زیست می باشد که نشان دهنده ی نقش متعارض چین در این حوزه می باشد؛ از یک سو، مشارکت فعال چین در پیمان های بین المللی در خصوص گرم شدن زمین، کنوانسیون چارچوب ملل متحد درباره تغییرات آب و هوایی و پروتکل کیوتو نوعی کامیابی دیپلماتیک را به اثبات رسانده و از ستایش و تشویق کشورهای در حال توسعه و جهان توسعه یافته برخوردار شده است. همین موضوع فرصتی بی سابقه برای چین جهت بهبود و ارتقاء پرستیژ این کشور و جلب پشتیبانی کشورهای در حال توسعه را در کنار گسترش پیوند های آن با کشورهای توسعه یافته فراهم آورده است (Zhihong, 2003: 78). از سوی دیگر، برخی کشورها بویژه در مذاکرات پسا کیوتو از جمله کنفرانس بالی در سال ۲۰۰۷ و نشست بانکوک، چین را به خاطر افزایش انتشار گازهای گلخانه ای به عنوان کشوری معرفی کردند که با حضور خود در نشست های بین المللی به نوعی از استراتژی سواری مجانی بهره می برد. برای مثال، در نشست بانکوک برخی شکت کنندگان به این دلیل که انتشار دی اکسید

کربن چین در سال ۲۰۰۷ به ۹ درصد افزایش یافت (Butler, 2007) چین را «بزرگترین مانع» در روند اقدامات مشترک اما متفاوت کشورها جهت کاهش گازهای گلخانه‌ای دانستند (Zarembo, may 3, 2007). به طور کلی می‌توان گفت که دولت چین تغییر و تحول اساسی در بعد سیاسی قدرت نرم خود بوجود آورد به گونه‌ای که بازتاب آن را می‌توان هم در نگرش‌ها و هم در رویه‌های نخبگان و کارگزاران چینی نسبت به مسائل داخلی و بین‌المللی مشاهده نمود. گرچه هنوز با شرایط آرمانی که قوام بخش ظهور چین به عنوان هژمونی جهانی است فاصله دارد.

بعد علمی

بعد علمی و فنی از مولفه‌ی تاثیرگذار دیگر قدرت نرم می‌باشد. در این رابطه، جیانگ زمین در سال ۱۹۹۴، در جریان کنفرانس ملی آموزشی، در راستای «تحول صلح آمیز»، که کشور های غربی مبدع آن بودند، تاکید کرد که آموزش و پرورش مساله‌ای بنیادی در رابطه با وضع عمومی نوسازی سوسیالیستی و سرنوشت تاریخی سوسیالیسم است. بر این پایه، بازگشت از توسعه‌ی اقتصادی به روند تازه‌ای که در اصل بر پیشرفت فناورانه استوار باشد، استراتژی اصلی چین خواهد بود. این دگرگونی و جابه‌جایی، کیفیت نیروی کار را بهبود می‌بخشد، اولویت را به آموزش داده و سطح ملی دانش، اخلاق و فرهنگ را بالا می‌برد. این پیشنهادات در «خطوط کلی رفرم و توسعه آموزشی چین» که جزئیات اهداف کلی توسعه آموزشی را بیان می‌کند، گنجانده شد. بر مبنای این طرح، در ابتدای سال ۱۹۹۴، دولت چین «۲۱۱» پروژه انجام داد که بزرگترین سرمایه‌گذاری مستقیم حکومت چین در طول تاریخ جمهوری خلق چین بوده است (چنگ، ۱۳۹۰: ۵-۲۰۳). همچنین در سال ۱۹۹۵، جیانگ زمین با ابداع مفهوم «جوان‌سازی کشور از رهگذر دانش و آموزش» نگرش شخصی خود را به راهبرد آموزشی چین تحمیل کرد و نوسازی کشور از طریق علم و آموزش به راهبردی تازه برای توسعه چین تبدیل شد. چند سال بعد هم «زو رونجی»، که بعداً معاون رئیس جمهور شد، اجرای برنامه نوسازی کشور از طریق دانش و فناوری را دارای اهمیت حیاتی برای توسعه ملی و نوسازی خواند (چنگ،

۱۳۹۰:۲۰۴). در همین زمینه، از سال ۱۹۹۶ تا سال ۲۰۰۰، چین بیش از ۱۸ میلیارد یوهان (۲۰۲ میلیارد دلار آمریکا) در این پروژه سرمایه گذاری کرد. در سال ۱۹۹۸ پس از فراخوان جیانگ زمین برای ارتقاء شماری از دانشگاه های نخبه ی چین به رده جهانی، وزیر آموزش ۹۸۵ پروژه انجام داد که در آنها دولت مبالغ چشمگیری به شمار اندکی از این دانشگاه های نخبه اختصاص داد. مطابق با آن، ۳۴ دانشگاه برتر چین که از محل ۲۱۱ پروژه نیز منابع مالی دریافت کردند، گزینت سه ساله از ۲۰۰ میلیون تا ۸۰۱ میلیارد یوهان دریافت می کنند (چنگ، ۱۳۹۰: ۲۰۵).

چین همچنین «استراتژی همکاری» را با هدف ترغیب هر چه بیشتر دانشجویان خارجی به تحصیل در چین اجرا کرد. در این راستا، پس از توقف روند جذب دانشجویی خارجی در خلال انقلاب فرهنگی، چین برنامه ی داد و ستد دانشجو را از سر گرفت. این روند نه تنها باعث کمک به کشور دوست در تربیت دانشجویان مستعد می شود بلکه درک دوستی بین مردم چین و مردم کشور های دیگر را نیز تسهیل می نماید. به همین خاطر از سال ۱۹۷۹ تا سال ۱۹۸۴ شمار دانشجویان خارجی به ۱۸۰۰ تن رسید (چنگ ۱۳۹۰:۲۰۶)، در نتیجه ی این کوشش های متمرکز جمعی، شمار دانشجویان خارجی در چین از ۵۲۱۵۰ در سال ۲۰۰۰ به ۱۶۲۶۱۵ در سال ۲۰۰۶ رسید (States Education Commission, 1992:270).

چینی ها همچنین با ۲۲۶۳ دانشگاه (۱۰۲۲ در سال ۱۳۸۰) رکورددار آموزش در نظام بین المللی هستند (Jacques, 2009: 293-4) در این زمینه، اگر دانشجویان چین از بسیاری از دانشگاه های انگلستان و استرالیا خارج شوند، این دانشگاه ها توان تداوم نخواهند داشت. از دو میلیون دانشجوی خارجی در سطح جهان، ۸۰ درصد از آسیا و ۹۰ درصد از این ۸۰ درصد از چین و هند هستند (Foreign Policy Magazine, 2004: 30-31) با توجه به این، دولت چین بعد از ۱۹۹۰، تلاش گسترده ای را برای تحصیل کردگان چینی در خارج از کشور شروع کرده است. این اقدامات شامل تشویق این افراد به کار در زمینه تجارت در چین و مدیریت تجاری و همچنین استخدام آنها در دانشگاه های برتر کشور و رده های مدیریتی دولت است. تشویق

دانشجویان تحصیل کرده در خارج از کشور به بازگشت به وطن و مدیریت تجارت در چین، نشان از تغییر شرایط اجتماعی در این کشور دارد و باور حکومت مبنی بر اینکه سرمایه انسانی تحصیلکرده در خارج از کشور، با دسترسی به دانش و تکنولوژی می تواند منجر به دستیابی چین به سرمایه جهانی شود، است. در همین راستا در سال ۱۹۹۲، حکومت مرکزی چین سه اصل را در مورد دانشجویان چینی خارج از کشور به تصویب رساند: ۱- حمایت از تحصیل در خارج از کشور، ۲- تشویق دانشجویان چینی در خارج از کشور به بازگشت به وطن و ۳- از میان بردن محدودیت های حاکم بر رفت و آمد این افراد به چین و محل تحصیل شان (قوام و یزدان شناس، ۱۳۹۲: ۲-۱۴۱). در مجموع، در طول سال ها چین به کشوری تبدیل شده است که آموزش عالی در آن ترویج و پرورش می یابد و هم اکنون ۱۸ میلیون دانشجو در نهادهای آموزش عالی مشغول به تحصیل هستند. افزون بر این، ۸٫۱ میلیون دانش آموخته تحصیلات تکمیلی در ۲۹ سال گذشته تولید کرده است (China Grants 1.8m postgraduates in Three decades, Tunels, 2008). بنابراین، در کمتر از ۳۰۰ سال چین ایالات متحده را به عنوان کشوری با بزرگترین جمعیت دانشجویی پشت سر گذاشت و اکنون چهارمین مقصد بزرگ دانشجویان بین الملل است (چنگ ۲۱۱:۱۳۹۰). علیرغم این، باید گفت افزایش اعزام دانشجویان چینی به کشورهای غربی، و توزیع نابرابر پذیرش دانشجویان خارجی این مساله را آشکار می سازد که نفوذ آموزشی چین به شدت به پیرامون محدود شده است. برای مثال، در سال ۲۰۰۴ بیش از ۱۱۴۷۰۰ دانشجوی چینی که ۹۱ درصد آن با هزینه ی شخصی درس می خواندند برای تحصیل به خارج رفتند اما تنها ۲۵۱۰۰ نفر آنها به کشور بازگشتند، گر چه این فرار مغزها از آن پس تغییر چشمگیری نکرده است (China Education Yearbook, 463). در سال ۲۰۰۶، ۷۴ درصد دانشجویان خارجی چین از آسیا بوده که دانشجویان کره ای حدود ۵۰ درصد آن را تشکیل می دادند. همچنین، در سال ۲۰۰۷ حدود صد هزار دانشجوی چینی در استرالیا مشغول

تحصیل بودند که این امر چین را به بزرگترین منبع دانشجوی خارجی مشغول به تحصیل در استرالیا تبدیل نموده است (تسو، ۱۳۹۰: ۳۴۲).

مولفه دیگر بعد علمی قدرت نرم، تحقیق و توسعه است. امروزه سرمایه-گذاری روی تحقیق و توسعه و پیشرفت های علمی از ابعاد مهم قدرت نرم کشورها محسوب می شود و در این عرصه کشور هایی تأثیر گذار می باشند که همواره در پی استفاده از فن آوری های جدید برآمده و دارای مراکز تحقیق و توسعه ی فعال مطابق با معیارهای نوین جهانی باشند.

دولت چین طی ۱۰ سال اخیر سرمایه گذاری بسیار زیادی در بخش دانش فنی و تحقیقات نموده و به این ترتیب در عرصه ی روابط بین الملل با توان بیشتری ظاهر شده و هزینه ی بسیار بالایی صرف نموده است، گر چه برآورد و مقایسه ی تحقیق و توسعه در چین بسیار مشکل می باشد (Xin, 2002). طبق آمار، هزینه های تحقیقات و توسعه ی کشور چین بین سال های ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۵، ۲۲۰ درصد و یا به طور متوسط، سالانه ۲۱ درصد افزایش داشته است (جمالی پاقلعه و شفیع زاده، ۱۳۹۱: ۲۹). علاوه بر آن، در مطالعه ای که بر حسب تعداد مقالات پر جمعیت و تعداد کل تولیدات علمی و مقالات در مجلات و کنفرانس ها بررسی شد، از میان حدود ۱/۱ میلیون مقاله ی نمایه شده در سال، آمریکا با ۲۳۹ هزار مقاله و ژاپن با حدود ۷۸ هزار به ترتیب رتبه ی اول و دوم را به خود اختصاص داده اند. چین هم رتبه ی ششم را در تعداد مقالات و تولیدات علمی دارد. البته برخی فاکتور ها از جذابیت وضعیت تحقیق و توسعه چین کاسته است؛ نخست اینکه، چین هزینه ی بسیار کمی در بخش هزینه-های پایه انجام داده است؛ هزینه های پایه کمتر از ۶ درصد هزینه های تحقیق و توسعه را به خود اختصاص داده است. ثانیاً، تحقیق و توسعه نقش کمتری در ارزش افزوده فناوری های بالا نظیر نظیر صنعت هوا فضا، دارو، کامپیوتر، تجهیزات و الکترونیک و ارتباطات نسبت به سایر کشور های توسعه یافته دارد.

بعد اقتصادی

از ابعاد دیگر قدرت نرم که رابطه‌ی مستقیمی با هویت، فرهنگ و یاست این دو کشور دارد، بعد اقتصادی قدرت نرم می‌باشد. در مورد قدرت نرم اقتصادی چین آنچه قابل ذکر است آن است که در ادبیات توسعه چین در زمره‌ی دولت‌های توسعه‌خواه به حساب می‌آید چرا که عوامل اساساً سیاسی که همواره قوه محرک و سرعت توسعه راهبردی این کشورها بوده، از راه ساختارهای دولت شکل گرفته‌اند. این عوامل اغلب شامل ملی-گرایی، رقابت منطقه‌ای یا تهدید خارجی، ایدئولوژی و خواست «رسیدن» به غرب بوده‌اند (موثقی، ۱۳۸۷: ۶-۵۵). این گونه دولت‌ها گرچه به طور عام در بسترهای اجتماعی عمل نموده‌اند، اما از زمان خیزش و توسعه‌ی این کشورها، جامعه‌ی مدنی آن خرد شده یا برای شروع با آن، ضعیف بود. لذا دولت‌های توسعه‌خواه به عنوان «دولت‌های قوی» از فراوانی «قدرت زیرساختی» خود در راستای نفوذ و به طور متمرکز، هماهنگ کردن فعالیت‌های جامعه مدنی در جهت ساخت خاص خود، عمل نموده‌اند (موثقی، ۱۳۸۷: ۱۷۰). بر همین مبنا، در نگاه نخبگان و کارگزاران چینی، دموکراسی نوعی ساختار حکومتی برای تسهیل توسعه اقتصادی است. بنابراین، برای دولتمردان چین، دموکراسی نام دیگر دولت قوی است. زمانی که دموکراسی نتواند به موفقیت و قدرت کشور بیانجامد، نخبگان سیاسی و روشنفکران چینی، بدون تردید به دنبال آلترناتیوی دیگر می‌گردند (قوام و یزدان شناس، ۱۳۹۲: ۱۴۸).

با این تعریف، آنچه درباره توسعه اقتصادی چین لازم به ذکر است آن است که از اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰، چین برنامه‌نوسازی‌ای که مدت‌ها انتظار آن را می‌کشید، به اجرا گذاشت. این برنامه قرار بود بر بخش‌های کشاورزی، صنعتی، دفاعی، دانش و فن‌آوری تمرکز نماید. رهبران کشور و ماشین دولت در آن زمان مشتاقانه هر کاری انجام دادند تا پس از پایان انقلاب صنعتی از فقر مادی رهایی یابند. آن‌ها کوشیدند مساله‌ی کمبود غذا و پوشاک را حل نموده و به یک «آزادی جهان شمول از نیاز و تنگدستی»، در چین دست یابند. در این راستا، دنگ شیائوپینگ، به ویژه در دهه

۱۹۸۰، بعضی چینی ها را که می خواستند ثروتمند شوند تشویق نمود که «گستاخانه» ثروتمند شوند. در طول دهه ۱۹۹۰، به رغم آسیبی که در اثر رویداد تیان آن من در سال ۱۹۸۹ وارد شد، چین همچنان بر «سازندگی اقتصادی» تمرکز نمود و حزب و دولت آن کوشیدند با تمرکز بر توسعه ی اقتصادی، به جای پیشبرد اصلاح سیستم، بر چالش های سیاسی غلبه نموده و مسائل اجتماعی چین را حل نمایند. در این راستا، اقتصاد چین سرانجام یک «جهش بزرگ» را تجربه کرد و مسیر رشد اقتصادی آن برای بیش از دو دهه پایدار شد. به همین خاطر، به لحاظ بین المللی هنگامی که چین کامیابانه وارد اقتصاد جهانی شد، جامعه ی جهانی آن را شاهکار و یک قدرت بزرگ رو به رشد ژئوپلیتیک ارزیابی کرد (یانگ، ۱۳۹۰: ۲۲۷).

در این چهارچوب، «رامو» واژه ی جنجالی «اجماع پکن» را ابداع کرد. در واقع اجماع پکن، در مقابل اجماع واشنگتن که یک بسته ی اصلاحات استاندارد برای کمک به کشور های بحران زده بود، یک الگوی توسعه ی نوین بود که تاثیر تجربه ی چین بر کشورهای در حال توسعه در آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین را توصیف کرد. وی پیش بینی نمود که اجماع پکن جایگزین برتری برای الگوی توسعه ی آمریکایی خواهد شد (Ramo, 2004: 3-5). در همین زمان، بسیاری از کشور های در حال توسعه به تجربه ی چینی علاقه نشان دادند که از این میان ابتکار نگاه به شرق زیمباوه را می توان نمونه ای از نفوذ مسیر رشد اقتصادی چین دانست (یانگ، ۱۳۹۰: ۲۲۹).

علاوه بر این، در تشخیص قدرت اقتصادی در حال افزایش چین و مقاومت آن در بحران اقتصادی می توان به تحولات عمیق در ساختار اقتصادی چین اشاره نمود. بر این مبنای چین در طی سه دهه اخیر تغییرات شگرفی را تجربه نموده است. با شروع اصلاحات اقتصادی و اعمال سیاست درهای باز دنگ شیائوپینگ و سرعت یافتن آن پس از فروپاشی شوروی، چین موفق شد به رشد میانگین ۷ درصد در سال نائل آید. در حال حاضر نیز، چین دومین کشور جهان در جذب سرمایه گذاری مستقیم

خارجی، سومین کشور دارنده بیشترین حجم مبادلات خارجی و دومین اقتصاد بزرگ جهان با معیار میزان تولید ناخالص داخلی است (Ito & Hahn, 2010: 43).

در واقع، از جمله مهم ترین شاخص هایی که تحلیل گران اقتصادی برای سنجش توان اقتصادی یک کشور به کار می برند عبارت اند از: تولید ناخالص داخلی، رشد اقتصادی و درآمد سرانه. با توجه این معیار ها، درباره تولید ناخالص چین باید گفت که در فاصله سال های ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۸، متوسط رشد سالانه تولید ناخالص داخلی برابر با ۵ درصد بوده است، اما در دوران پسا اصلاحات در فاصله سال های ۲۰۰۶-۱۹۷۹، متوسط رشد ۹/۷ درصد شده است (Elwell et al, 2007: 5).

همچنین، در فاصله سال های ۲۰۱۲-۲۰۰۱، تولید ناخالص داخلی چین ۶,۲۲ برابر شده است، این در حالی است که میزان رشد تولید ناخالص داخلی ایالات متحده آمریکا در این دوره تنها به میزان ۳,۵۲ برابر سال ۲۰۰۱ رسیده است. با مقایسه تولید ناخالص داخلی چین با ایالات متحده آمریکا به راحتی می توان به رشد اقتصادی قابل توجه کشور چین پی برد (Renard, 2009: 25).

طبق آخرین پیش بینی های انجام شده توسط صندوق بین المللی پول نیز، تولید ناخالص داخلی چین با نرخ رشد ۹,۲ درصد به تنهایی در سال ۲۰۱۶ به برابری آمریکا خواهد رسید (World Economic Outlook Database, 2012). همچنین، پیش بینی می شود در سال ۱۴۲۰، چین ۴۰ درصد تولید ناخالص جهانی را (از ۱۱ درصد فعلی) از آن خود کند. این در حالی است که سهم آمریکا از ۲۲ درصد فعلی به ۱۴ درصد و اتحادیه اروپا از ۲۱ درصد فعلی به ۵ درصد کاهش یابد (Foreign Policy Magazine, 2010: 73). در مورد رشد اقتصادی چین هم باید گفت که رشد سریع اقتصادی چین، به ویژه پس از دوران اصلاحات، جایگاه ویژه ای بدان در سیستم بین الملل داده و آن را تبدیل به یکی از قدرت های بزرگ بین المللی نموده که از توان چانه زنی سیاسی قابل توجهی نیز برخوردار است (قوام و یزدان شناس، ۱۳۹۲: ۱۲۷). بر این مبنا، نرخ رشد اقتصادی کشور چین اختلاف عمده ای با نرخ رشد ایالات متحده دارد. چین با متوسط نرخ رشد ۹,۲ درصد، در سال-های اخیر

شاهد بیشترین نرخ های رشد اقتصادی در جهان بوده است (CIA World Fatbook, 2012) در حالی که ذخایر ارزی چین در سال ۱۳۸۰، ۱۵۶ دلار بود، این ذخایر در سال ۱۳۸۹ به ۲۸۴۷ میلیارد دلار افزایش یافت. این کشور حدود ۵ درصد تولید ناخالص داخلی مازاد بودجه دارند و حداقل ۲۰ درصد از تجارت کشور های آسیایی را به خود اختصاص داده اند. این کشور همچنین ۱۰ میلیارد دلار نیم میلیون نیروی کار چینی در آفریقا سرمایه گذاری کرده اند (Time Magazine, January 31, 2011) بنابراین دلایل، جیم اونیل در سال ۲۰۰۹ پیش بینی کرد که اقتصاد چین در سال ۲۰۵۰ به میزان دو برابر ایالات متحده خواهد شد (O'Nill, 2009).

در کنار تولید ناخالص داخلی و رشد اقتصادی، درآمد سرانه نیز یکی از مهم ترین شاخص ها در بررسی اقتصاد کشورها می باشد. در این راستا، میزان درآمد سرانه کشور چین در طول این ۱۲ سال به میزان ۶,۷ برابر سال ۲۰۰۱ رسیده است، این در حالی است که درآمد سرانه شهروندان آمریکایی در طول این ۱۲ سال تنها به میزان ۱,۳۸ برابر سال ۲۰۰۱ رسیده است. این بدین معنی است که با وجود رفاه بیشتر شهروندان آمریکایی نسبت به شهروندان چینی، وضع اقتصادی شهروندان کشور چین با نرخ رشد بسیار بالاتری نسبت به آمریکا در حال بهتر شدن است (World Economic Outlook Database, October 2012). البته در کنار این سه شاخص، شاخص های دیگری نیز از قبیل میزان جمعیت، مساحت، میزان صادرات، میزان واردات، نرخ بیکاری، رتبه در شاخص توسعه انسانی و غیره، قابل توجه می باشند. برای مثال، کشور چین که جمعیتی بیش از چهار برابر ایالات متحده دارد، به تنهایی با ۱۹۰۴ میلیارد دلار صادرات، از رقیب خود یعنی ایالات متحده پیشی گرفته است (CIA World Fatbook, 2012). اما با وجود تلاش همه جانبه، عواملی باعث شدند که چین نتواند از طریق الگوی توسعه به بسط همه جانبه ی قدرت نرم مبادرت ورزد. این عوامل ناکامی توسعه ی چین به عنوان الگوی تاثیر گذاری قدرت نرم عبارتند از:

الف- چین بسیاری از ارزش ها، راهبردها و سیاست های کهنه را که پیش از آن سایر کشورهای صنعتی آزمودند، تکرار کرده است و به جای یادگیری از لغزش هایی که مایه ی تاسف بودند، راه خود را پیموده است. برای مثال، علی رغم تعهد چین به رعایت مسائل زیست محیطی در مسیر رشد اقتصادی، این کشور برای توسعه خود بهای زیست محیطی بیش از اندازه ای پرداخت نموده است و به سرعت به آلوده ترین کشور در جهان تبدیل شد (The Us Government Hosted, 2007).

ب- توسعه نامتوازن اقتصادی و سیاسی چین می باشد؛ بدین معنا که دگرگونی های اقتصادی چین به سرعت رخ داده اند اما آهنگ تغییر سیاسی به سوی دموکراسی به سبک چینی آهسته و کند بوده است. در این راستا، در سطح بین المللی، انعقاد قراردادهای اقتصادی با کشورهایی که به نقض حقوق بشر و جنایات علیه بشریت متهم هستند (نظیر سودان و زیمبابوه)، تأثیری منفی بر تصویر چین بر جامعه-ی بین المللی و نقش قدرت نرمی آن بر جای گذاشته است (ذکریا، ۱۳۸۸). همچنین بسیاری در غرب پذیرش الگوی چینی آفریقا را دارای پیامدهای منفی دانسته اند (Tull, 2006: 44).

ج- سرمایه گذاری مستقیم خارجی رشد اقتصادی چین را به پیش برده است اما سیاست جذب سرمایه گذاری خارجی و بهره برداری از آن چین را به تولید کننده ی فرآورده هایی تبدیل نموده است که دارای ارزش افزوده ی ارزان هستند. در واقع، سهم صادرات چینی تحت کنترل مجموعه های دارای سرمایه گذاری خارجی در سال های بین سال های ۲۰۰۵ و ۲۰۰۶، ۶ درصد رشد داشته است (Dewoskin, 2007: 10).

د- از آنجا که چین مانند سایر کشورهای در حال توسعه یک مسیر توسعه اقتصادی وابسته را دنبال می نماید، آسیب پذیری اقتصادی و اجتماعی آن در پهنه ی جهانی به طور کامل آشکار شده و از این رو، ایمنی و کیفیت فرآورده های ساخت چین به آوازه ی چین به عنوان یک کارخانه ی کیفیت آسیب زده است (Dewoskin, 2007: 12). مجموع این مسائل باعث شد که چین تمایلی به صدور الگوی توسعه ی خود نداشته و فروتنانه ادعا کند به گزینه-های کشورهای دیگر احترام می گذارد. دلیل

این موضع گیری آن است که الگوی چین ناقص است و با الگوی غربی اقتصاد سیاسی لیبرال- که آن را در میان می گیرد و بر آن می تازد- در تعارض می باشد. بنا بر همین دلایل است که فریدمن از قدرت اقتصادی چین تعبیر به «ببر کاغذی» نماید (Friedman, 2009: 88-100).

۳. قدرت نرم به عنوان شاخص جایگاه و هژمونی چین

در بحث قدرت نرم و جایگاه چین در نظام جهانی، که به نوعی تداعی کننده ی ارائه ی کالای خوب در حکمرانی جهانی و ثبات هژمونیک است، هویت از کانونی ترین مفاهیم می باشد به گونه ای که برداشت دیگران و دیگر کشورها از مبانی هویتی این چهار بعد از قدرت نرم می تواند در تعیین جایگاه دو کشور و تغییر موازنه به نفع آنها نقش کلیدی ایفاء نماید. در این رابطه، یکی از مباحث مهم و مرتبط با مسأله هویت از نظر سازه‌انگاران، سیال بودن و به عبارت دیگر متحول بودن هویت‌ها می‌باشد. هویت می‌تواند تحت شرایط هادی سیال باشد و کار مهم سازه‌انگاران این است که می‌توانند این تغییر و سیالیت را توضیح دهند. چرا که به نظر آنها هویت امری است اجتماعی به این معنا که در ساختن خود، دیگری هم ساخته می‌شود. برای همین است که در نگاه آنها برداشت کنشگران از خود، منافع و اهدافشان تغییرپذیر است و به تبع شکل‌گیری یک هویت جدید، منافع جدیدی هم برای یک دولت مطرح می‌شود. در این میان، بسترهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی بسیار ساختارمند و تراز شده هستند و فرصت‌ها و محدودیت‌ها را به گونه‌ای نابرابر در اختیار کنشگران قرار می‌دهند. بنابراین، بسترهای مورد نظر در حالی که ممکن است کنشگران دارا و توانگر را در پیشبرد منافع خود یاری کنند، به همان اندازه ممکن است موانع جدی بر سر راه رسیدن کنشگران کم توان به نیت استراتژیک خود بوجود آورند (های، ۱۳۸۵: ۳۳۴).

با توجه به ارزیابی قدرت نرم چین می‌توان گفت که این منابع قدرت ذاتا جذاب، اقناع کننده و گیرا نیستند و جذابیت و پیشی جستن تولید نمی‌کنند، بلکه ممکن است به بیزاری، انزجار، خصومت و حتی کشمکش منجر گردند. برای مثال،

کاتزنشتاین و کیوهین استدلال می کنند که فرهنگ عمومی آمریکا تا حدی به احساسات ضد آمریکایی در برخی مناطق دنیا کمک می کند (Katzenstein and Keohane, 2006). استدلال غالب این است که قدرت نرم بخشی از «قدرت جامع و فراگیر»ی است که یک کشور بزرگ باید آن را دارا باشد. به عبارت دیگر، یک قدرت جهانی باید یکی از مراکز فرهنگی جهانی باشد که در آن ایده ها، ارزش-ها، زندگی اجتماعی و باورها جذاب بوده و برای مردم سایر کشورها گیرایی دارند.

اگر یک قدرت بزرگ نتواند آرمان های اخلاقی و فرهنگی جهانشمول را برای جامعه ی بین المللی عرضه نماید، جایگاه قدرت بزرگ آن محال است توسط کشورهای دیگر پذیرفته شود و حتی به دشواری می تواند توسعه ی خود را حفظ نماید. بنابراین، لازمه انعطاف پذیری و رهبری جهانی یک کشور در سیاست بین المللی دارا بودن قدرت سخت و نرم، که به شاخص مهم جایگاه و نفوذ بین المللی یک کشور تبدیل شده است، با هم می باشد (Zhanju, 2006:103-7). سوال اینجاست که آیا چیزی غیرآمریکایی وجود دارد که ذاتا برای آمریکایی ها که به بیان استنلی هافمن به «برتری ایدئولوژیکی شان معتقدند (Schmidt, 2004)، جذاب باشد؟ از نظر نای، در سده بیست و یکم فقط ایالات متحده و تا اندازه ای لیبرال دمکراسی ها دارای اقتصاد توسعه یافته می توانند منابع و نیروی بالقوه قدرت نرم را دارا باشند و مهم تر از این، فقط این کشور برای تبدیل موفقیت آمیز چنین منابعی به قدرت نرم واقعی و پایدار که در سیاست جهانی موثر است، ابزارها، توانایی و اراده ی چنین کاری را دارند. توصیف رابرت کاگان در این خصوص که «آمریکاییان از مریخ و اروپاییان از ونوس می آیند» (Kagan, 2003: 3) مصداق همین گزاره می باشد. اما در مقابل، همه مفسران چینی از سال ۲۰۰۴ متفق القولند که قدرت نرم ایالات متحده آسیب دیده است و این مساله فرصتی برای چین ایجاد نموده است تا تصویر خودش را بهبود بخشد (دنگ، ۱۳۹۰: ۱۳۹). در این راستا، چین تلاش نموده که قدرت نرم خود را بر دستور کار داخلی و بین المللی متقابلا حمایت شده ی موازنه ی میان قدرت، پذیرش و تعقیب تغییر از طریق نفوذ فرهنگی، دیپلماسی اقتصادی و

مشارکت نهادی استوار سازد و بر همین مبنا راهبرد سیاست خارجی خود را متوجه حکمرانی و رهبری جهانی در آینده نموده است (Ikenberry, 2008: 23-37). در همین زمینه، ایالات متحده نیز از تبدیل شدن چین به یک سهام دار مسول استقبال نموده است. (Zoellick, 2005) گرچه به گفته ایان جانستون و دانیل استوکمن، حتی بعد از سال ۲۰۰۳، داده های پژوهشی نشان دادند که ساکنین پکن نسبت به آمریکا که تلاش می کرد از جستجوی کشورش برای جایگاه ابرقدرتی پا پس بکشد، تردید عمیقی داشتند (Iain Johnston and Stoccmann, 2007: 166). در واقع، چین یک سیاست خارجی را تعقیب کرد که هدفش نرم کردن سیاست قدرت رقابتی و در عین حال تغییر روابط بین المللی اش بود. در سال های اولیه سده بیست و یکم، قدرت نرم چین شاهد رشد چشمگیر به ویژه در آسیای جنوب شرقی و بسیاری از کشورهای در حال توسعه در آفریقا و آمریکای لاتین بوده است (KurlantZick, 2007).

به طور کلی، دو دیدگاه متناقض در رابطه با تحرکات و راهبرد چین و نقش آینده آن در صحنه ی جهانی وجود دارد: دیدگاه اول را مرشایمر مطرح کرده است: وی تشریح کرد که اگر چین به رشد اقتصادی چشمگیرش در دهه آتی ادامه دهد، می تواند یک قدرت نظامی غول پیکری بسازد که همچنان که آمریکا بر نیمکره ی غربی سلطه دارد، این کشور نیز بر آسیا سلطه داشته باشد. وی همچنین می افزاید که اگر بقاء هدف نهایی چین باشد، چین نیز همانند آمریکا به دنبال به حداکثر رساندن قدرتش خواهد بود چرا که این کشور هیچ گزینه ای جز این ندارد. همین مسأله باعث می شود که چین سر انجام برتری و سلطه جویی آمریکا بر نظم بین المللی را به چالش بکشد (Mearsheimer, 2003:28). دیدگاه دیگر را رابرت زولیک، معاون وزیر خارجه سابق آمریکا، مطرح می نماید: از دید وی در چین به عنوان یک سهامدار مسئول، فراتر از یک عضو صرف جامعه ی بین المللی می باشد و با ما همکاری می کند تا نظم بین المللی که موفقیتش را امکان پذیر ساخته، حفظ نماید (Zoelick, 2005). اما آنچه عملکرد چین نشان می دهد این است که گر چه این

کشور خواهان رسیدن به جایگاه هژمونی و رهبری در حکمرانی جهانی است اما مسیری که در حال حاضر در آن گام بر می دارد مسیری میانه است که با ترکیب چهار راهبرد استیلای هژمونیک به توسعه طلبی، به چالش کشیدن وضع موجود، تلاش برای هم‌رنگ شدن با قدرت مسلط و توسعه غیرعقلی و ماهرانه (چن، ۱۳۹۰: ۱۷۹)، سعی در ایجاد تعادل و توازن نظم بین‌المللی موجود دارد. از این رو، همان طور که برژنیسکی استدلال می‌کند چین پیشتر نقش مشارکت‌کننده را دارد تا یک چالش‌گر (چن، ۱۳۹۰: ۱۸۰).

نتیجه‌گیری

در پژوهش حاضر ضمن تعریف قدرت نرم، مولفه‌های آن در چهار بعد بدان پرداخته شد و شاخص‌های آن برای چین مورد ارزیابی قرار گرفت. این پژوهش به دنبال بررسی میزان برخورداری چین از قدرت نرم و نحوه اعمال آن و سپس تأثیر آن بر جایگاه این کشور در نظام جهانی بود. در این رابطه، آنچه در مورد چین می‌توان استنباط کرد آن است که این کشور دارای ایده‌های نوآورانه و الهام‌بخش فراوان برای توسعه انسانی و اجتماعی است. بنابراین، برای افزایش قدرت نرم خود نیازمند آن است تا اول؛ توسعه علمی و واقعی‌ای را دنبال نماید که می‌تواند از طریق رفع بحران‌های چین (مانند تخریب محیط زیست) به حل معمای قدرت نرم چین کمک کند. دوم؛ در پی راه‌حلی عمل‌گرایانه و کارآمد برای اصلاح سیستم سیاسی خود در جهت تفویض اختیارات بیشتر به مردم چین برآید. سوم؛ در صدد کاهش شکاف گسترده‌ی خود بین‌خو و جهان باشد، ارزشی که در نتیجه اصطکاک بین چین و کشورهای آفریقایی و همچنین کشورهای جنوب شرق آسیا در مورد نحوه حاکمیت، حکومت قانون، فرمانروایی خوب، احترام به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی و صیانت از آن‌ها بوجود آمده است. سرانجام اینکه، چین باید دستاوردهای توسعه علمی خویش را به کار برد تا نشان دهد یک مدرنیته اقتدارگرا نیست. مجموعه این عوامل می‌تواند دورنمایی از تغییر جایگاه چین در راستای به چالش کشیدن نظم

جهانی موجود و سمت و سو دادن حکمرانی و هژمونی جهانی به نفع خود از طریق موازنه نرم ترسیم نماید.

منابع

الف-منابع فارسی

۱۴۷

برژون، ه ۱۳۸۸، تئوری توسعه و سه جهان، مترجم سید احمد موثقی، تهران: نشر قومس.
پانگ، ز ۱۳۹۰، «معمای قدرت نرم چین؛ بازنگری در اجماع پکن»، در: جیانگ لی، مینگ، قدرت نرم چین؛ استراتژی چین در حال ظهور در سیاست بین‌الملل، ترجمه عسگر قهرمانپور بناب، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).

تسو، ت ۱۳۹۰، «روابط گرم چین با کره جنوبی و استرالیا»، در: جیانگ لی، مینگ، قدرت نرم چین؛ استراتژی چین در حال ظهور در سیاست بین‌الملل، ترجمه عسگر قهرمانپور بناب، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).

جیانگ لی، م ۱۳۹۰، «قدرت نرم؛ پرورش یا طبیعت»، در: جیانگ لی، مینگ، قدرت نرم چین؛ استراتژی چین در حال ظهور در سیاست بین‌الملل، ترجمه عسگر قهرمانپور بناب، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).

جین تسانگ، ی. ۱۳۹۰، «گفتمان قدرت نرم چین و مخالفانش»، در: جیانگ لی، مینگ، قدرت نرم چین؛ استراتژی چین در حال ظهور در سیاست بین‌الملل، ترجمه عسگر قهرمانپور بناب، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).

چن، گ. ۱۳۹۰، «فضای چین؛ دیپلماسی و قدرت نرم آن»، در: جیانگ لی، مینگ، قدرت نرم چین؛ استراتژی چین در حال ظهور در سیاست بین‌الملل، ترجمه عسگر قهرمانپور بناب، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).

جمالی پاقلعه، م و شفیع زاده، ا. ۱۳۹۱، «رویکرد تحلیلی مقایسه‌ای به تحقیق و توسعه در ایران و چند کشور پیشرفته»، فصلنامه‌ی تخصصی پارک‌ها و مراکز رشد، سال هشتم، شماره ۳۱، تابستان.

دنگ، د ۱۳۹۰، «واقعیت های جدید سخت؛ قدرت نرم و چین در حال گذار»، در: جیانگ لی، مینگ، قدرت نرم چین؛ استراتژی چین در حال ظهور در سیاست بین الملل، ترجمه ی عسگر قهرمانپور بناب، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).

زکریا، ف، ۱۳۸۸. جهان پس از آمریکا، ترجمه احمد علیقلیان، چاپ اول، تهران: طرح نو. سریع القلم، محمود ۱۳۸۹، فرهنگ سیاسی ایران، چاپ سوم، تهران: نشر فرزانه روز. سریع القلم، م. ۱۳۸۷. مفهوم قدرت و عملکرد سیاست خارجی: مقایسه چین و ایران»، فصلنامه روابط خارجی، سال سوم، شماره اول، بهار، صص ۷۴-۴۹.

فنگ چن، جیان ۱۳۹۰، «تمرین مین: پرورش قدرت نرم چین»، در: جیانگ لی، مینگ، قدرت نرم چین؛ استراتژی چین در حال ظهور در سیاست بین الملل، ترجمه عسگر قهرمانپور بناب، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).

قوام، عبدالعلی و زکیه یزدان شناس ۱۳۹۲، «جست و جویی در منابع داخلی روابط بین المللی چین؛ استفاده بهینه از مقدرات داخلی»، فصلنامه روابط خارجی، سال پنجم، شماره دوم، تابستان، صص ۶۰-۱۲۵.

کسینجر، هنری ۱۳۹۲، چین، ترجمه حسین راسی، تهران: فرهنگ معاصر. گانگ دنگ، ز و شانگ ل. ۱۳۹۰، «صادرات فرهنگی چین و قدرت فرهنگی رو به رشد آن در جهان»، در: جیانگ لی، مینگ، قدرت نرم چین؛ استراتژی چین در حال ظهور در سیاست بین الملل، ترجمه ی عسگر قهرمانپور بناب، تهران: دانشگاه امام صادق (ع). موثقی، سید احمد ۱۳۸۷، اقتصاد سیاسی توسعه و توسعه نیافتگی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

نای، جوزف ۱۳۸۸، «قدرت نرم، ابزار موفقیت در جهان سیاست»، گفتگو از جواد حمیدی، روزنامه ی همشهری، ۸ اردیبهشت. نظری، علی اشرف ۱۳۹۰، فرهنگ، هویت و تمدن از چشم انداز ایران فرهنگی، تهران: انتشارات تمدن ایران.

وابسته بازرگانی سفارت ایران در چین ۱۳۸۹، «رند مبادلات تجاری ایران و چین»، در:

<http://www.ircoah.ir>.

وحیدی، موسی الرضا ۱۳۸۹، «فرا تکنولوژی و تحول مفهوم قدرت در روابط بین الملل»، در: مشیرزاده، حمیرا و نبی الله ابراهیمی، تحول مفاهیم در روابط بین الملل، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

ونت، الکساندر (۱۳۸۵)، نظریه اجتماعی سیاست بین الملل، ترجمه ی حمیرا مشیرزاده، تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات.

های، کالین (۱۳۸۵)، درآمدی انتقادی بر تحلیل سیاسی، ترجمه احمد گل محمدی، تهران: نشر

نی.

ب- انگلیسی

Baldwin, E. et 1999, *Intruding Cultural Studies*, Longon, Prentic-Hall.
Barnett, M and R Duvall 2005, *Power in Global Governance*, New York:Cambridge University Press.

“Basic Facts about China’s News and Publication Business in 2006 (2007),China News & Publication, june, in: www.cn/news/v/2007-06-26/2037216665.shtml.

Butler, R .2007, “China May Top U.s in Greenhouse Gas Emissions in 2007”, Mongabay. Com, March 23,in: www.news.mongabay.cim/2007/0323-china.html.

“Central Comitte of the CPC an State National Educational Conference” 1994, People Daily, June 15.

Chen, Wen-Sheng 2010, “China Oil Strategy: Going Out to Iran”, *Asian Politics and Policy*, 2. 1.

“China Grants 1.8 m Postgraduates in Three Decades” (2008),, *China daily*, Jan 15.

“China,s Colleges to Enroll 5pct More Students” (2007), *Chaina Daily*, jan.

Congressional Research Service, (2008), “China’s ‘Soft Power’ in Southeast Asia, January.

DeWoskin, K 2007, “The ‘Made in China’ Stigma Shock”, *Fareaster Economic Review*, September.

Elwell, C & Labonte, M 2007, "Is China a Threat to the U.S Economy", *Congressional Research Service*, In: <http://www.crs.gov>. (Assessed on: 6/8/2013).

Financial Times,(January 18, 2011).

Finger, Thomas 2011, "What Hu Jintao Wants to Know", *Foreign Policy*, January/February.

Friedman, G 2009, *The Next 100 Years: A Forecast For the 21st Century*, Doubleday, New York.

Foreign Policy Magazine, (January/February 2010).

Foreign Policy Magazine, (September/October 2004).

Gruber, M 2009, “2010 Global R&D Funding Forecast: An Overview”, *R&D Magazine*, December. In: <http://www.rdmag.com>.

- Heberer, T & Gunter, S. 2006, "Political Reform and Regime Legitimacy in Contemporary China", Journal of Asian and African Studies, Vol. 36, No. 3, pp. 9-28.
<http://persian.cri.cn/141/2013/02/12/1s126951.htm>, (2/12/2013).
- Iain Johnston, A 2003, "Is China a Status Quo Power?", International Security, 27, 4, Spring.
- Iain J, Alastair and D Stockmann 2007. "Chinese Attitudes Toward the United States and Americans", in: Anti-Americanism in World Politics, eds. Katzenstein, Peter and Robert Keohane (Ithaca, Ny: Cornell University Press).
- Ikenberry, G. 2008. "The Rise of China and the Future of the West," Foreign Affairs. 87, 1. January/February.
- Ito, T & Hahn, C. (2010) the Rise of China and Structural Changes in Korea and Asia, London: Edward Elgar.
- Jacques, M 2009, When China Rules the World, New York: Penguin Book.
- Kagan, R 2003. "Of Power and Paradise: America and Europe in the World Order (New York: Alfred A. Knopf).
- Katzenstein, P and R. Keohane 2006, "Anti-Americanism: Biases as Divers as the Country Itself", Policy Review, 139, October & November.
- Kratochwil, F 2005. "Religion and (Inter-) National Politics: On the Heuristic of Identities, Structures, and Agents", Alternatives, 30.
- Lei, L 2006. "Moulding China's Soft Power", Business Culture, November.
- Lisi, M 2007, "Preliminary Thoughts on Accelerating China's Soft Power Building", Literature of the Chinese Communist Party, 5.
- Nye, J 1990. "Soft Power", Foreign Policy, 80.
- Nye, J 2004, And Soft Power: The Means to Success in World Politics (New York: Public Affairs).
- O'Neill, Jim and S Anna 2009, "The Long-Term Outlook for the BRICS and N-11 Post Crisis", Goldman Search Global Economics, Commodities and Strategy Research, No.192.
- Rosenau, J 2002, "Information Technology and the Skills, Networks and Structures that Sustain World Affairs", In: Information Technologies and Global Politics, Ed By James Rosenau and J.P Singh, State University of New York Press.

- Schmidt, K 2008, "Harvard's Stanley Hoffman Offers 'A Critique of U.S Foreign Policy, in Speech," Tufts Daily, October 15, in: [http://: tuftsdaily. Com/ 2.5511/1.599451](http://tuftsdaily.com/2.5511/1.599451). September.
- Shani, G 2008, "Toward a Post-Western IR: The Umma, Khalsa Panth, and Critical International Theory", International Studies Review, 10.
- Time Magazine, (January 31, 2011).
- WelchLarson, Deborah and Alexei Shevchenko (2003), "Shortcut to Gratness: The New Thinking and the Revolution in Soveit Foreign Policy", International Organization, 57, Winter.
- Wilson, E 2008, "Hard Pwer, Soft Power, Smart Power, The ANNALS of the American Academy of Political and Social Science, at: <http://ann.sagepub.com/cgi/content/abstract/616/1/110>.
- World Economic Outlook Database, (October 2012).
- World Petrochemical Conference (2008), Marh 26-7, at: www.cmaiglobal.com.
- Yan, X 2010, "The Instability of China-Us Relation", the Chinese Journal of International Politics, 3.
- Xiaoping, D 1993, "Peace and Development Are the Two Major Issues in Contemporary World", Selected Work of Deng Xiaoping.
- Xin, L 2002, "New Policies on Technological Innovation in China", Ministry of Scince and technology, People's Republic of China, In: WIPO Asian Regional Workshop on Technology Management and Commercialization of Inventions and Research Results, Tehran, Iran, April.
- Zarembo, A 2007, "China Seen as aRoadblock to U.N Climate Report, Los Angeles Times, May.
- Zoellick, R 2005, "Whither China: From Membership to Responsibility?" National Committee on US-China Relations, NewYo rkSeptember 21, in: [www.ncusr.org/articlesandspeeche zoellick.htm](http://www.ncusr.org/articlesandspeeche_zoellick.htm).